

قاضی و مسئله تعارض قوانین عادی با قانون اساسی

در مقاله‌ای که ذیلاً از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد سعی شده است با عباراتی ساده و بطور مختصر مسئله مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی و تعارض آنها و مراجعه‌یکه برای کنترل قوانین از این نظر در کشورهای مختلف پیش‌بینی و ایجاد شده است در روشی که ممکنست در ایران اتخاذ گردد، تشریح و مورد بحث قرار گیرد.

و ناگزیر است قبلاً این نکته را متذکر شدیم که منظور از جمله « غیر اصولی بودن قوانین » که در متن مقاله بکرات ذکر گردیده عدم مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی یا تعارض دو قانون عادی و اساسی است: *inconstitutionnalité des lois*
نتیجه منطقی وجود قوانین اساسی بدون در اکثر کشورهای دموکراسی عبارت است از:

۱- قوانین اساسی از طرف قوه مؤسسه یعنی دستگاه تقنینیه خاصی که متمایز از قوه مقننه عادی است وضع و تصویب رسیده‌اند.

۲- قوانین اساسی از لحاظ سلسله مراتب قضائی، مانع مقررات و قوانین عادی قرار دارند و هر قانون عادی که مضامین یا مقررات قانون اساسی باشد از نظر قضائی هیچگونه ارزشی نداشته و مترتب بر اثری نتواند بود چه در غیر انصورت لازم می‌آید که بحفاظت بر معیض حاکمیت پیدانوده و قوه مقننه عادی که کلیه صلاحیت و اختیارات خود را از قانون اساسی کسب نموده‌اند بتوانند خود قوه مؤسسه باشد.

قاعده مذکوره یعنی اصل اولویت و برتری قوانین اساسی به قوانین عادی در قانون اساسی بارها، از کشورهای نیز صریحاً قید شده است مثلاً ماده اول قانون اساسی ۱۹۲۰ چک - اسلواکی تصریح میکند:

« قوانینی که معارض با قانون اساسی بوده یا آنرا تغییر داده یا تکمیل نمانده هیچ و بلا -

اثر محسوب میشوند » و با اصل ۱۰۶ قانون اساسی کشور ایتوانی مصر به ۱۹۳۸ مقرر می‌دارد:
« قوانین معارض و مخالف قانون اساسی هیچ محسوب و دارای اثر قضائی نیستند ».

ولی بطور کلی تصریح این اصل در قانون اساسی تحصیل حاصل است و در اینکه هیچ قانون عادی نمیتواند جزئی از مقررات قانون اساسی یا تمام آنرا تغییر دهد بحثی نبوده و اشکالی

موجود نیست بلکه اشکال عمده اینست که ضمانت اجرایی این اصل چیست و کدام مرجع قانونی باید حق کنترل قوانین را از این نظر بعهده داشته باشد و در صورت غیر اصولی بودن آنها را ملغی الاثر اعلام نماید ؟

بدیهی است که لزوم ضمانت قانون اساسی و حفظ حقوق عمومی ایجاب میکند که مرجعی برای کنترل قوانین عادی وجود داشته باشد و در غیر اینصورت قانون اساسی بخودی خود اثر وجودی خود را از دست داده و بتدریج مقررات آن بدست فراموشی سپر شده و از طرف قوه مقننه عادی مورد تجاوز و تغییر قرار می گیرند چنانچه این تقصیر بزرگ منوجه قانون اساسی کشور مامیباشد و نبودن مرجعی برای کنترل اصولی بودن قوانین عادی باعث گردیده که اکثر از اصول قانون اساسی عمدا یا سهوا از طرف قوای مقننه و مجریه مورد تغییر و تفسیر قرار گرفته و قانون اساسی ایران اثر عملی و قضائی خود را از دست داده است .

بطور کلی دو نوع راه حل برای کنترل اصولی بودن قوانین پیش بینی شده است :

راه حل سیاسی و راه حل قضائی

۱ - کنترل اصولی بودن قوانین بوسیله يك مرجع سیاسی

کنترل اصولی بودن قوانین یعنی تعیین این نکته که آیا اعمال انجام شده و تصمیمات متخذه از طرف قوای عمومی کشوری منطبق با اصول و مقررات قانون اساسی هست یا نه و باینکی از مراکز قدرت عمومی از قبیل پارلمان از حدود صلاحیت و اختیارات قانونی خود خارج گردیده یا خیر و بدین ترتیب بدون شك نفس عمل کنترل قوانین امری است قضائی ولی آثار مترتبه بر این کنترل يك مسئله بزرگ سیاسی میباشد .

در واقع مقید کردن پارلمان و دولت در چهار دیوار قانون اساسی و ایجاد یک دستگاه کنترل و بازرسی قوانین با اختیارات وسیع بنحوی که تصمیمات این دستگاه بتواند حتی قوانین را ملغی الاثر نماید و قلم نسخ روی مصوبات پارلمان کشد، از لحاظ سیاسی و از نظر روابط قوای حاکمه سه گانه کشوری دارای اهمیت خاصی میباشد و از این جهت است که عمده ای از دانشمندان حقوق اساسی معتقدند که این دستگاه کنترل حتما باید يك مرجع و هیئت سیاسی باشد که اعضای آن با تشریفات خاصی تعیین شده و دارای اختیارات مبین باشند .

مثلا این سازمان هیئتی باشد مرکب از نمایندگان قوه مقننه و مجریه و قضائیه یا مثلا هیئت ریسه مجالس مقننه و نمایندگان قوه مجریه و غیره ، این طریقه یعنی واگذاری حق کنترل قوانین عادی باختیار يك مرجع سیاسی در بعضی از کشورها منجمله فرانسه البته بطریق خاصی معمول و متداول میباشد .

۲ - کنترل اصولی بودن قوانین بوسیله قوه قضائیه .

عمده دیگر از دانشمندان حقوق معتقدند که هر اندازه اهمیت کنترل قوانین و آثار ناشیه از این کنترل مهم باشد مع ذلک نفس کنترل یعنی احراز انطباق یا تعارض قانونی با اصول قانونی اساسی مسئله ای است که جنبه فنی و قضائی دارد و باید این وظیفه نیز بعهده قوه قضائیه که مامور بررسی مسائل قضائی بوده در تشکیلات کشوری دارای جنبه بیطرفی خاصی میباشد و اگذار گردد ، مضافا اینکه قاضی چون پس از یکسلسله بحث و تحقیق میادرت بانخاذ تصمیم نهوده و رأی او مدلل و موجه بررسی مسئله بیشتر مقرون بصواب بوده و از تأثیر جربانات سیاسی روز مضمون

خواهد ماند و از طرف ديگر قاضي فقط انطباق قانون موضوعه با قانون اساسي را مورد رسيدگي قرار ميدهد و هرگز نظري به خودقانون و مفيد و مضر بودن آن ندارد درحالي كه احتمال انطباق توجه هيئت سياسي مأمور كنترول قوانين بكييفيت و ماهيت خودقانون موجود است و اين امر موجب اصطكاك بين هيئت مزبور و قوه مقننه ميگردد .

كنترول اصولي بودن قوانين توسط قوه قضائيه از لحاظ مكانيسم رسيدگي ممكن است دو صورت داشته باشد :

الف- كنترول اصولي بودن قوانين بطور عام .

Controle de Constitutionnalité des lois par voie d' action

در اين سيستم اصحاب دعوي يا مقامات ذينفع عمومي ميتوانند مستقيماً قانون موضوعه را مورد ايراد قراردادده و بر عليه آن بعنوان تمارض باقانون اساسي بدادگاه صالحه عرضحال تسليم نمايند و لغو قانون را خواستار شوند و در اين مورد راي دادگاه شامل عموم تصميمات متخذه بر اثر اجراء قانون منسوخه گرديده و آثار ناشيه از اجراء آن را كامنم كن مي سازد .

در اينجا اين سؤال پيش مي آيد كه دادگاه مزبور بايد يك دادگاه اختصاصي باشد و يا اينكه هر دادگاهي و بطور كلي قوه قضائيه بدون اختصاص صلاحيت رسيدگي ببعكمه خاص ميتواند وارد رسيدگي گرديده و مبادرت بصدررأي نمايد هر دو نظر در كشورهاي مختلف مورد عمل قرار گرفته است .

۱- ايراد غير اصولي بودن قوانين در محاكم عادي قضائي .

بعضي از كشورها رسيدگي به ايراد غير اصولي بودن قوانين را در صلاحيت عالي ترين مرجع قضائي عادي (ديوانكشور) قرار داده اند در سويس رسيدگي بدعاوي مذكوره در صلاحيت دادگاه فدرال (عالي ترين دادگاه سويس كه اعضاء آن از طرف مجمع فدرال انتخاب ميشوند) قرار داده شده است .

از سال ۱۸۷۴ باينطرف محكمه فدرال علاوه بر صلاحيت ذاتي خویش بدعاوي ناشيه از نقض حقوق عمومي افراد ملت بر اثر وضع قانون غير اصولي نيز رسيدگي مي نمايد ولي صلاحيت دادگاه فدرال در اين مورد محدود است بر رسيدگي در باره ايرادات وارده بغير اصولي بودن قوانين و مقررات موضوعه مجالس محلي (كانتون ها) و رسيدگي بغير اصولي بودن قوانين مصوبه مجمع فدرال از صلاحيت دادگاه خارج است .

دادگاه فدرال به فردي حتى اتباع خارجي نيز اجازه ميدهد كه قوانين را كه منطبق باقانون اساسي نمي دانند مورد اعتراض قراردادده و خواستار لغو آنها شوند ، دادخواست بايد در ظرف ۶۰ روز بعد از وضع قانون بدادگاه فدرال و اصل شود و نتيجه رسيدگي در صورتيكه ايرادات وارد تلقى شود لغو قانون موضوعه خواهد بود

طبق قوانين اساسي كشورهاي كوبا و كلمبيا و هايتي و ونزوئلا اشخاص مي توانند در فاصله مدتي كه از طرف قانون معين ميشود دادخواست تمارض قانون موضوعه باقانون اساسي ديوانمالي كشور تسليم دارند و در خارج از موعده قانوني نيز اگر دادخواست با مضامین ۲۵ نفر رسیده باشد قابل رسيدگي است .

۲ - ایراد غیراصولی بودن قوانین در معاکم اختصاصی قضائی

در بعضی از قوانین اساسی جدید برای کنترل قوانین دادگاه خاصی بیش بینس شده است.

در آتریش بموجب اصل ۱۳۷ قانون اساسی ۱۹۲۰ اصلاح شده در ۱۹۲۹ اعتراض غیراصولی بودن قوانین بدادگاه خاصی تقدیم میشود. اعضای این دادگاه را رئیس جمهور از بین کسانیکه شورای مقننه ودولت پیشنهاد نموده اند انتخاب مینماید رای دادگاه تمام یا آن قسمت از قانون را که معارض با قانون اساسی است لغوی کند ورئیس دولت مکلف است رای مزبور را مانده قانونی بلافاصله منتشر نماید.

در چک اسلواکی که بموجب قانون اساسی ۱۹۲۰ دادگاه اختصاصی مزبور مرکب از ۷ عضو بود که چهار نفر آنها را شورای عالی آداری ودیوانعالی کشور از بین اعضای خود و سه نفر دیگر را رئیس جمهور از بین اشخاصیکه از طرف مجلس نمایندگان وسنا ودیت پیشنهاد میشدند انتخاب میکرد، مدت اشتغال اعضای دادگاه ده سال بود ولی در چک اسلواکی فقط مجلس مقننه ودادگاه انتخاباتی ودیوانعالی کشور حق داشتند که هر ضحال تمارض قانون باقانون اساسی را بدادگاه نام برده تقدیم دارند و مدت مقررده برای تسلیم چنین دادخواستی سه سال پس از توشیح قانون بود.

در اسپانیا بموجب قانون اساسی ۱۹۳۱ دادگاه اختصاصی از اشخاص ذیل تشکیل میشد سه نفر نماینده از طرف کورتس (مجلس اسپانیا) رئیس دیوان محاسبات، یک نفر از هر ایالت اسپانیا، دوف نفر منتخبین کانون وکلا، چهار نفر از استادان دانشکده های حقوق.

طرق اعتراض بسیار وسیع بوده وتام اشخاص می توانستند اعتراض غیراصولی بودن قانون را بدادگاه تسلیم دارند وجلاوه خود معاکم قضائی اگر در جریان رسیدگی بیک دعوی به تمارض قانون مورد استناد بایکی از اصول قانون اساسی بر میخوردند و یا در تمارض آنها دچار تردید میشدند میتوانستند قرار انحطه صادر ورسیدگی را موکول بصدور رای دادگاه اختصاصی مذکوره نمایند ومدتی نیز برای تقدیم دادخواست اعتراض معین نشده بود وبدین ترتیب دادخواست اشعاری جنبه دفاع مردم از قانون اساسی را بخود میگرفت.

در شماره آینده معایب کنترل اصولی وین قوانین را باحوارعام و کنترل اصولی بودن قوانین را بطریق استثنائی par voie d'exception که قابل عمل در ایران بوده ودرواقع نتیجه بحث فعلی ما خواهد بود بنظر خوانندگان محترم میرسانیم.